



حزب، نمودار پیکار جو و مسئله هیجان سیاسی^a

نیکلاس توبرن

ترجمه فرشید مقدم سلیمی

کارگران «جهش‌یابنده» در «سبردهای حقیقی سوژگی» از نظر فلیکس گواتاری تاریخ جنبش کارگری را شکل می‌دهد.^۱ منظور او شورش‌های انقلابی کمون پاریس، اکتبر ۱۹۱۷ و می ۱۹۶۸ است. اما مسئله سوبژکتیویته انقلابی – با ثبت‌های احساسی،^b نشانه‌ای، سازمانی و خیالی آن – مسئله‌ای است که سیاست سوسیالیستی، کمونیستی و آنارشستی مدرن را تماماً درگیر کرده است. این همان مسئله «پیکار جو» یا «پیکارجویی» است؛ علامت همیشگی سوبژکتیویته رادیکال در سراسر طیف سیاست فرا-پارلمانی؛ و در واقع غالباً نشان ضمانت چنان سیاستی. می‌توان پیکارجویی را یکی از تکنولوژی‌های خود دانست، یعنی بیانی از کارکردن روی خود به نفع دگرگونی انقلابی. اما، به‌خلاف ملازم‌های سوبژکتیو رویدادهای انقلابی بزرگ، از نظر گواتاری این جنبه خشک مشی^c رادیکال در مجموع شادمانه نیست.

مقاله حاضر نقدی بر «پیکار جو» است.^۲ به‌ویژه می‌کوشد بفهمد چطور پیکارجویی هیجان‌های سیاسی را به کار می‌اندازد و همچنین، «خود» را در نسبت با سازمان‌های سیاسی و محیط اجتماعی وسیع‌تر مختل و قلمروزدایی می‌کند، محیطی که پیکار جوها قرار است تغییر را محقق کنند. برای این منظور، این

^۱ Félix Guattari, *The Guattari Reader*, G. Genosko (ed.), London, Blackwell, 1996, p124.

^۲ نسخه‌ای متفاوت از این مقاله اینجا منتشر شده است: Ian Buchanan and Nicholas Thoburn (eds),

Deleuze and Politics, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2008.

مقاله یک «نمودار» یا «ماشین انتزاعی» از پیکارجویی ترسیم می‌کند و پوششی خاص از این نمودار را در سازمان ودرمن در ایالات متحدهٔ پایان دههٔ ۱۹۷۰ بررسی می‌کند. مقاله حاضر سپس با رجوع به مفهوم حزب در نظر مارکس، خطوط کلی و اصلی یک پاد-فیگور را ترسیم می‌کند - یک «نمودار نا-پیکارجو»، یا بوم‌شناسی واگرای ترکیب سیاسی - که فرایندی متفاوت را برای اختلال^d سوپزکتیو پیش می‌نهد.

هیجان پیکارجو

گواتاری سابقهٔ پیدایش صورت‌بندی پیکارجوی مدرن را در آنچه خود «تحول لنینیستی» می‌نامد پی می‌گیرد که در کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در سال ۱۹۰۳ روی داده است. از آن زمان متعاقب مجادلاتی خاص بر سر رویه‌ها و امور سازمانی، مجموعه‌ای از خصیصه‌های احساسی، نشانه‌شناختی، تاکتیکی و سازمانی ظهور کرد که نوعی نمودار یا ماشین انتزاعی لنینیستی را شکل می‌داد.^۳ از دید دلوز و گواتاری، نمودار یا ماشین انتزاعی آن است که مفصل‌بندی و توزیع ماده و کارکرد را در سرهم‌بندی‌های انضمامی تنظیم می‌کند (سرهم‌بندی انضمامی می‌تواند یک نهاد حبس، مشی زیباشناسانه، تکنولوژی مربوط به پیکار، یا یک مکتب معماری باشد). نمودار یک نمونهٔ آرمانی،^e زیربنا یا ایده‌ای متعال نیست، بلکه یک علت درون‌ماندگارِ غیروحدت‌بخش^f است که با سرهم‌بندی‌های انضمامی‌ای که بیانش می‌کنند هم‌گستره است. این سرهم‌بندی‌ها در تجلی‌های متنوع و اتصال‌های غیرمنتظره‌شان، به‌نوبهٔ خود روی نمودار تاثیر می‌گذارند و الزامات انتزاعی آن را همزمان متصلب و تعدیل می‌کنند. به این ترتیب، اگرچه می‌توان انتظام کارکرد را در تمام تکرارهای نمودار مشاهده کرد، نمودار در اساس نیروی نامتعین دگرگونی است؛ چیزی که در حالت عدم‌تعادل وجود دارد.

با مفهوم نمودار، درمقام ابزاری تحلیلی، می‌توانیم تداوم‌ها یا هم‌طینی‌ها را میان پدیده‌هایی به‌ظاهر مختلف دریابیم و به فهمی از سازگاری پویای آرایش‌های مواد ناهمگن (بدن‌ها، نشانه‌ها، تصاویر، تکنولوژی‌ها، حال‌مایه‌ها،...) برسیم، و همزمان به کارکردهای انتزاعی و نیز تجلی‌های انضمامی، چنان‌که به‌صورت پیش‌فرض‌های همدیگر وجود دارند، توجه کنیم. نمودار از آن حیث که هستاری انتزاعی است که فقط از طریق تجلی‌های انضمامی مختلف درک‌پذیر است، رویهٔ نقشه‌نگاری‌اش همواره تقریبی، موقتی و تجربی است؛ چیزی است شبیه به «فرضیه‌ای کاربردی که باید با دقت آزمون شود، بازسازی شود، و

^۳ Félix Guattari, *Molecular Revolution: Psychiatry and Politics*, R. Sheed (trans.), Harmondsworth, Penguin, 1984, pp184-95.

چه بسا به کلی دور انداخته شود»^۴ و فقط از آن حیث مفید است که قدرشناخت سازگاری‌ها، فرایندهای آفرینشگر، نقاط تنش، گره‌های قدرت، و خطوط گریزی را ممکن می‌کند که مداخله در میدان آن را تسهیل می‌کند. البته، هر سرهم‌بندی انضمامی‌ای - از جمله یک دسته سیاسی - را چندین نمودار تنظیم می‌کند.^۵

گواتاری استدلال می‌کند که نمودار پیکارجو (که در ۱۹۰۳ زاده شد و در «اثرهای تکرار»ی متصلب شد که عمدتاً توسط جایگاه بولشویسم در انقلاب ۱۹۱۷ تضمین شده بود) دارای این خصیصه‌های سرشت‌نماست: تولید یک میدان لختی که گشودگی را محدود، و پذیرش غیرانتقادی شعارها و آموزه‌ها را تشویق می‌کند؛ تصلب اظهارات^۶ موقعیتی در جزم‌های کلی؛ اسناد رسالتی مسیحایی به حزب؛ و رویکردی تحکم‌آمیز و تحقیرآمیز - همان «عشق» نفرت‌آلود پیکارجو - نسبت به کسانی که عنوان «توده» بر آنها نهاده می‌شود.^۷ مانند هر نموداری، نمودار پیکارجو درون‌مایه^۸ خود را به طرق مختلف در زمان‌ها و مکان‌های مختلف جمع می‌کند، اما به‌نوشته گواتاری در دهه ۱۹۷۰، هنوز انتظامی چشمگیر از کارکردها هست که «تفکر ما بسیار به آن وابسته است»: «پس، از این شکاف بنیادین بود که ماشین لنینیستی شروع به کار کرد؛ تاریخ همچنان باید به آن چهره‌ای و درون‌مایه‌ای می‌داد، اما رمزگذاری بنیادین آن، باید گفت، همان زمان معین شد».^۹ بنابراین، در بحث از فضای ریزگروهی^{۱۰} پس از می ۶۸ فرانسه، گواتاری ادعا می‌کند که طیفی از گروه‌ها از آنارشیست تا مائوئیست چه بسا یکسره «از نظر سبکی تضادی اساسی با هم داشتند؛ یعنی از نظر تعریف رهبر، تعریف تبلیغات، درک از انضباط، وفاداری، فروتنی، و ریاضت‌طلبی پیکارجو»؛ با این حال، کارکرد پیکارجویی که آنها اجرا می‌کردند یکسان بود: «نفوذی فرستادن»^{۱۱}، «غربالگری»، و «درهم‌شکستن» انرژی‌های میل‌گر.^{۱۲}

البته خصیصه‌ای از نمودار پیکارجو هست که در توصیف گواتاری به‌طور کامل مفصل‌بندی نشده است؛ ویژگی مبارزه هیجانی و شیوه ترکیب سوژکتیو آن. با اصطلاحات دلوز و گواتاری این را می‌توان «خط گریز» برساننده پیکارجویی نامید. اینجا باید تحلیل گواتاری را، که با آنچه دلوز و گواتاری بعدها

^۴ *ibid.*, p190.

^۵ شرحی کامل از مفهوم نمودار را که در اینجا استفاده شده است در این کتاب بیابید: Gilles Deleuze, *Foucault, S.* Hand (trans.), Minneapolis, University of Minnesota Press, 1988, pp23-44.

^۶ *ibid.*, p185, 190.

^۷ *ibid.*, p189, 190.

^۸ Félix Guattari, *Chaosophy, S.* Lotringer (ed.), New York, Semiotext(e), 1995, p59.

«رژیم نشانه‌ای دلالت‌گر» می‌نامند هم‌خوان است، پیچیده {و کامل} کنیم، آن‌هم با توجه کردن به جایگاه «رژیم نشانه‌ای پس‌ادلات‌گر» «سوژکتیو» و «هیجانی» در صورت‌بندی‌های پیکارجو.^۹ در رژیم هیجانی، یکی از چندین رژیم نشانه‌ای که می‌توان در هر سرهم‌بندی انضمامی یافت، خط‌گریز - بُعد آفرینشگر یا اکتشافی یک سرهم‌بندی - ارزشی تکین و خطرناک می‌یابد، و به‌مثابه برداری کار می‌کند که سوژگی بر رویش همزمان قلمروزدایی و تشدید می‌شود. رژیم‌های هیجانی با «نقاط سوژه‌سازی»^{۱۰} ای تعریف می‌شوند که از طریق «خیانت» به نسبت‌های اجتماعی مسلط و کدهای نشانه‌ای برساخته می‌شوند - دلوز و گواتاری از مثال غذا برای بی‌اشتهایی استفاده می‌کنند - و همچنین، تک‌شیدایی^{۱۱} خاصی که، همچون یک «سیاه‌چاله» تخریب، سرهم‌بندی را از طریق مجموعه‌ای از اقدامات خطی منتهای ترسیم می‌کند؛ اقداماتی که هر یک با پیگیری غایت خود زبررم‌گذاری شده‌اند، زندگی‌ای تحت حکم محکومیت تعلیقی. نشانگان خاص رژیم هیجانی تشکیل شده از یک سوژه بیان^{۱۲} - یک محصول واقعیت ذهنی که توسط نقطه سوژه‌سازی معین شده است - و یک سوژه امر بیان‌شده^{۱۳}، که دومی در گرو فرمایشات اولی است - و با اینکه این دو قطب ممکن است جابه‌جا شوند و می‌شوند و می‌توانند در سوژه‌ای واحد تجسد یابند - و با «پژواک‌گویی^{۱۴} تقلیل‌گرا» به‌مثابه جوابگو یا ضامن خود عمل می‌کند.

برای تشخیص این بعد هیجانی پیکارجویی باید به دوره‌ای قدیمی‌تر از قیام^۹ در روسیه رجوع کنیم؛ به خلاصه تعالیم یک انقلابی^{۱۵} نوشته سرگئی نچایف به‌سال ۱۸۶۹. در ۴۸ اصلی که تعالیم را تشکیل می‌دهد، نچایف تصویری کلی از عمل انقلابی رسم می‌کند که از طریق هسته‌ای بسته از سازمان سیاسی کار می‌کند، به‌مثابه هیجانی تکین و جامع. این هیجانی سرد و حساب‌شده است که ورای «رمانتیسیم»، «خلسه» یا «نفرت»، مستلزم اوراق‌کردن همه نسبت‌ها با خود و جامعه است که می‌توانستند به‌شکلی مانع پیشبرد این هیجان شوند، حتی به‌قیمت مرگ:

انقلابی انسانی متعهد است. او از آن خودش هیچ نفعی، موضوعی، احساسی، دلبستگی‌ای، مال و اموالی، حتی نامی ندارد. هر چیزی در او ذوب در علاقه‌ای یگانه و انحصاری شده است، یک اندیشه واحد، فقط یک هیجان - انقلاب... تمام هیجان‌های لطیف و زنانه مانند خویشی، دوستی، عشق، حق‌شناسی و حتی شرف در او باید با هیجانی مصمم و سرد برای نهضت انقلابی خاموش شود... او شب و روز باید فقط و فقط در یک اندیشه باشد، یک هدف -

^۹ Gilles Deleuze and Félix Guattari, *A Thousand Plateaus: Capitalism and Schizophrenia Volume 2*, B. Massumi (trans.), London, Athlone, Ch5.

انهدام بی‌رحمانه. در پیگیری خونسردانه و خستگی‌ناپذیر این هدف، او باید آمادهٔ جان‌فشانی و انهدام هر چیزی با دستان خود باشد که سر راه مقاصدش قرار می‌گیرند... او اگر لازم شد باید به نابودی یک وضعیت، یک رابطه یا هر شخصی که بخشی از این جهان است اقدام کند- هر چیزی و هر کسی باید به یک اندازه برایش کراهت‌آور باشد.^{۱۰}

علی‌رغم بشریزاری^s مثال‌زدنی متن نچایف، شاید تعجب کنید اگر بدانید این متن حضوری ثابت در نحله‌های رادیکال داشته است: لنین ویژگی‌های شخصیتی مذکور در *تعالیم* را می‌ستود؛ این متن تا همین اواخر به‌مثابه بخشی از شریعت آنارشیسم انقلابی مقبول بود، به‌مثابه اثری که زمانی تصور می‌شد نویسندهٔ همکارش باکونین بوده است؛ و در حزب بلک پتتر^t محبوب بود و منتشر و توزیع می‌شد.^{۱۱} این قدرشناسی صریح از متن مزبور این معنی را آشکار می‌کند که الگوی مبارزهٔ هیجانی آن یک ویژگی پایدار نمودار پیکارجو را، البته در شکلی مبالغه‌شده، مفصل‌بندی می‌کند. تجسم امروزی آن را، به‌صورتی که با شرایط اجتماعی-تاریخی-تکنیکی و در میان پویایی‌های رقیب تغییر یافته است، شاید بتوان آشکارتر از همه در رویکردهای جهادی به مبارزه سراغ گرفت، ولی رد آن را در نحله‌های اکتیویست چپ هم می‌توان گرفت،^{۱۲} و شاید حتی در تخیل عامه هم تا حدی خریدار داشته باشد- مثلاً شاید علت اصلی جذابیت سوبژکتیویتهٔ پیکارجویی باشد که در فیلم *مثل وندتا*^{۱۳} (۲۰۰۶) ساخته شده است.

ودرمن

برای بررسی بیشتر کلاف مواد و کارکردهای پیکارجو آموزنده است که پویش نمودار پیکارجو را در یک گروه سیاسی خاص یا سرهم‌بندی انضمامی در نظر بگیریم. سازمان ودرمن موردی مفید است به‌جهت تأکید ویژه‌ای که این گروه روی دگردیسی پیکارجویانهٔ سوژگی می‌گذاشت، و به‌جهت شیوه‌ای که نمودار پیکارجویی در اینجا یک سازگاری را از مسئله‌مندی‌ها و میدان‌های اجتماعی متنوع تجهیز می‌کند و بیرون

^{۱۰} Sergei Nechaev, *Catechism of the Revolutionist*, H. Sternberg and L. Bott (trans.), London, Violette Nozières Press, 1989, pp4-7.

^{۱۱} Luther Blissett and Stuart Home, *Green Apocalypse*, London, Unpopular books, n.d.; David Hilliard and Lewis Cole, *This Side of Glory: The Autobiography of David Hilliard and the Story of the Black Panther Party*, London, Little, Brown and Company, 1993.

^{۱۲} Nina Pelikan Straus, 'From Dostoevsky to Al-Qaeda: What Fiction Says to Social Science', *Common Knowledge* 12, 2 (2006), pp197-213; Sian Sullivan, "'Viva nihilism!' On Militancy and Machismo in (anti-)Globalisation Protest', *CSGR Working Papers* no. 158/05, 2005, www2.warwick.ac.uk/fac/soc/csgr/research/workingpapers/2005/wp15805.pdf

می‌کشد؛ مثلاً از سبک‌های زندگی پادفرهنگی، رویکردهای مائوئیستی به جمع‌بودن و مبارزه، ضدنژادپرستی، مصرف مخدرها، سکسوالیته آزاد و ایدئولوژی چریکی.^{۱۳} اینکه ودرمن در حال حاضر جذابیت دارد - با انتشار تعدادی تاریخ انتقادی از سال ۲۰۰۰، زندگی‌نامه دو تن از چهره‌هایش، یک رمان، و یک فیلم مستند بلند نامزد جایزه آکادمی - نیز به همین معناست، به‌ویژه چون، همان‌طور که جسی لیمیش^{۱۴} می‌گوید، تمایلاتی برای قدرشناسی از این سازمان هست که آن را در روایتی که به‌لحاظ انتقادی نامولد است، روایتی خطی یا نسلی از یک مقاومت چپ‌گرایانه نوعی بزرگ می‌کند.^{۱۴} ودرمن بیش از آنکه شمایی از مبارزه انقلابی ارائه کند، از آن رو مفید است که امکانی برای اکتشاف حال‌مایه‌ها و پویایی‌های شدیداً مسئله‌داری فراهم می‌کند که برای نیل به تجلیات سوژکتیویته کمونیست باید از آنها گذر کرد.

یک خصیصه اصلی ماشین پیکار جو نسبتی است که بین پذیرفته‌شدن در گروه و تعهد به چیزی برقرار می‌کند که معرف یکتایی گروه است. هم در تفسیر گواتاری از «میدان لختی» بولشویسم و هم در تعالیم نجایف، سازمان انقلابی همچون نوعی قطع رابطه با جامعه و به‌مثابه وسیله‌ای برای تصلب و تشدید شیوه فعالیت آن عمل می‌کند؛ فعالیتی که به‌نوبه خود سرمایه‌گذاری سوژکتیو فرد را در سازمان و صورت‌بندی فرد را از طریق سازمان تضمین می‌کند. در مورد ودرمن، شیوه فعالیت و اصالت گروه از طریق برداشت خاصی از مبارزه پیکار جو بر ساخته می‌شد. پیکارجویی که به‌مثابه عمل ضدامپریالیستی علیه جنگ ویتنام و سرکوب اجتماع سیاهان در ایالات متحده قاب‌بندی شده بود، با دو جنبه مکمل تعریف می‌شد: کوشش برای «آوردن جنگ به خانه!» با منطق گشودن «دو، سه، چندین ویتنام» در تاروپود

^{۱۳} ودرمن {به‌معنی لغوی هواشناس} پس از بیانیه «شما برای اینکه بدانید باد از کدام سو می‌وزد محتاج هواشناس نیستید» در سال ۱۹۶۹ ظهور کرد (عنوان بیانیه از ترانه مشهور «Subterranean Homesick Blues» از باب دیلن گرفته شده بود). ودرمن که پیکار جوترین جناح جنبش ضد جنگ ویتنام بود، در ابتدا بخشی از سازمان توده‌ای «دانشجویان برای جامعه‌ای دموکراتیک» بود اما به‌سرعت به گروهی مستقل و سپس زیرزمینی بدل شد و به‌عنوان ودرمن زیرزمینی (Underground Weatherman) شناخته شد و بعدتر به‌عنوان سازمان زیرزمینی ودرمن (Weather Underground Organisation)، سازمانی جنسیت‌ختنی، شناخته شد. ودرمن در ۱۹۷۶ عملاً منحل شد. تمرکز مقاله حاضر بر دوره کوتاه پیش از زیرزمینی‌شدن آن است.

^{۱۴} Jesse Lemisch, 'Weather Underground Rises from the Ashes: They're Back!', *New*

Politics 11, 1 (2006),

<http://www.wpunj.edu/newpol/issue41/lemisch41.htm>
www.wpunj.edu/newpol/issue41/lemisch41.htm



امپریالیسم ایالات متحده؛ و فدای خود یا خیانت به مزیت بورژوازی سفیدپوست؛ مزیتی که امپریالیسم تقدیم سفیدهای آمریکای شمالی (تا حد زیادی هم شامل طبقه کارگر سفید) کرده بود. بنابراین پیکارجویی مشوق فاصله گرفتن از سوژکتیویته بورژوازی به سمت شدنی همراه با ویتنامی‌ها و سیاهان ایالات متحده بود. ولی این شدنی عجیب بود؛ شدنی که از راه طراحی پروژه‌ها و نسبت‌های موقعیت‌مند شکل نگرفته بود بلکه از راه تقلید مشی میلیتاری خاصی (در بستری که آشکارا از موقعیت جنگی ویتنامی‌ها بسیار متفاوت بود) و تجربه سرکوب متعاقبش شکل گرفته بود. در بحث از «روزهای خروش»^w و درمن، شینیا انو^x نکته مرکزی این رویکرد را چنین بیان می‌کند: «ما کم‌کم ویتنامی‌ها را در خودمان احساس کردیم. برخی از ما، در لحظاتی، احساس می‌کردیم که آماده مردن ایم».^{۱۵}

در قاب اصطلاحات دلوز و گواتاری، این فداکردن پیکارجویانه خود بورژوازی نقطه هیجانی سوژه‌سازی و درمن بود، و بردار خط‌گريز را ارایه می‌کرد: «اگر چیزی را باور داشتی، اثباتش این بود که به آن عمل کنی. نه اینکه در دفاع از آن رساله و مانیفست بنویسی. ما پیکارجو بودیم... پیکارجویی متر و معیار زنده‌بودن مان بود».^{۱۶} حد ناممکن امریکونگ‌شدن^y راستین، حد ناممکن تجربه وزن کامل سرکوب طبقه کارگر سیاه آمریکایی، حد ناممکن فرار کامل از سوژگی سفید از راه پیکارجوشدن، سرشت‌نمای این بردار بود. پس پیکارجویی نه تنها معیاری اخلاقی برای سنجش نشاط و تعهد انقلابی به دست می‌داد، بلکه (به قول یک منتقد حامی موقعیت‌گرایی و درمن) نوعی «امتحان شبه‌روحانی» بود که اساسش بر تهذیب سوژگی قرار داشت؛ و صرفاً با مبارزه‌ای دمام و پُرشدت دست‌یافتنی بود که حد نهایی‌اش آمادگی برای مرگ بود.^{۱۷} این بردار پیکارجویی دارای این‌چنین نیرویی بود که به‌مثابه

^{۱۵} Shin'ya Ono, in Harold Jacobs (ed.), *Weatherman*, Berkeley, Ramparts Press, 1970, p241.

اقدام و درمن در «روزهای خشم» در اکتبر ۱۹۶۹ در شیکاگو به‌قصد درگیری فیزیکی مستقیم با پلیس و تخریب اموال بود تا «تحول» سوژکتیو لازم برای ایجاد نیروی انقلابی سفید تحریک شود.

^{۱۶} Bill Ayers cited in Jeremy Varon, *Bringing the War Home: The Weather Underground, the Red Army Faction, and Revolutionary Violence in the Sixties and Seventies*, London, University of California Press, 2004, p87.

^{۱۷} Point-blank!, 'the Storms of Youth', *Point-Blank!*, 1 (1972), 30-41, p36.

درهم‌آمیزی خلوص، مبارزه، و ایثار در و درمن به‌ویژه در کتاب خاطرات کتی ویلکرسن، در ضمن رویکردی انتقادی، روشن است:

Cathy Wilkerson, *Flying Close to the Sun: My Life and Times as a Weatherman*, London, Aeven Stories Press, 2007.

تک‌شیدایی مورد تأیید و درمن قرار می‌گرفت؛^{۱۸} شدیداً مشابه تصویر نچایف از هیجانی انقلابی، و متمثل‌کننده فهم دلوز و گواتاری از توهم معرف رژیمن هیجانی. همان‌طور که مارک راد^z در ۱۹۶۹ در «شورای جنگ» فلینت^{aa}، آخرین و تقریباً آتشی‌ترین گردهم‌آیی و درمن پیش از زیرزمینی شدن، اعلام کرد: «من مثل کاپیتان اهب مویی‌دیک تک‌شیدایم. وجود او را یک فکر تسخیر کرده بود: نابودی وال سفید بزرگ. ما باید مثل کاپیتان اهب، مسخر یک فکر باشیم: نابودی مام میهن.»^{۱۹}

آنچه با این جملات روشن می‌شود این است که کارآمدی مبارزه، امکان مداخله موقعیت‌مند و مؤثر در میدان اجتماعی، تحت‌الشعاع ساختن پیکارجویانه سوژگی قرار گرفته یا حتی با آن مترادف شده است. با فدای خود بورژوازی یا خیانت به آن، و درمن می‌توانست خود را (که از طریق سوژه گروهی سازمان تقویت شده بود) روی خط گریز هیجانی‌اش به‌مثابه محمل و ضامن حقیقت سیاسی تقویم کند. این حقیقت با مجموعه‌ای از تکنیک‌ها روشن شده بود که به‌وسیله آنها هیجان مبارزه در سرتاسر بدن پیکارجو به جریان می‌افتاد.

از همه روشن‌تر، فعالیت «انتقاد/خود-انتقادی» جمعی بود که از مائوئیسم چینی وارد شده بود. در جلسات انتقاد که ممکن بود ساعت‌ها یا روزها طول بکشند، در جمع‌های ودری به چیزهای مختلفی اقرار و انتقاد می‌شد؛ مواردی چون ضعف در تعهد فردی به مبارزه، اشتباهات تاکتیکی، سرمایه‌گذاری‌های هیجانی، آمادگی برای خشونت، تمایلات نژادپرستانه، گرایش‌های جنسی و ترجیحات زیبایی‌شناسانه. هرچند ممکن است عجیب به‌نظر برسد، انتقاد بی‌پرده قسمی تکنولوژی مدوله‌کردن یا دسترسی جمعی به قلمروهای روانی، شناختی و احساسی، و همچنین خودداری‌ها بود؛ به‌عبارت دیگر، انتقاد رگ میدان

او می‌نویسد: «خلوص تعهد تمام، بسیاری از پیچیدگی‌های زندگی را دور می‌کرد و نوید خوشنودی نهایی بود. به‌علاوه، قسمت رقابت‌جویی من می‌خواست در بهترین تیم باشد، تیمی که پُرشورترین، ایشارگرتین، سازش‌ناپذیرترین و مصمم‌ترین برای رفتن تا نهایت هر وضعی باشد.» همان، ص ۲۹۳.

^{۱۸} و درمن بدون شک در محیط اجتماعی-تاریخی خاصی فعالیت کرد. اگرچه پیکارجویی نیروی حرکت خودش را داشت، دلهره جنگ در هندوچین و وحشی‌نمایی سیاهان آمریکای شمالی، از همه واضح‌تر بازداشت فرد همیلتون و مارک کلارک از حزب بلک پتتر توسط پلیس، هیجان و درمن را برانگیخت (در مستند و درمن زیرزمینی *The Weather Underground*, 2002)، مارک راد درباره دانش جنگ به‌عنوان دانشی که «بسیار سنگین و دشوار» و امری که «در هر ثانیه زندگی خود» متوجه‌اش بوده صحبت می‌کند) و تا حدی زیادی مانع فروکش کردن آن بود.

^{۱۹} Cited in Ron Jacobs, *The Way the Wind Blew: A History of the Weather Underground*, London, Verso, 1997, p85.



گشوده‌ای از نقاط خیانت هیجانی ایجاد می‌کرد. جلسات می‌توانستند معطوف به مسئله‌ای خاص برای گروه باشند، اما معمولاً متمایل می‌شدند به این‌که روی عضوی مشخص متمرکز شوند؛ اعضای که هر کدامشان در زمان‌های مختلف مواضع سوژه‌ای اتهام‌زن و اعتراف‌کن را تجربه می‌کرد و این برای بافتن یک بند هیجانی مهم بود. در حالی که انتقاد یا «مبارزه درون‌حزبی» در حزب کمونیست چین، دست‌کم تا پیش از انقلاب فرهنگی، در درجه نخست رویه‌ای صوری برای برون‌فکنی اعمال آزاردهنده بود و موجب ادغام رستگاری‌بخش افراد در سازمان می‌شد،^{۲۰} در ودرمن‌ها سوژگی مستقیماً موضوع انتقاد شد. هدف اصلی، چنان‌که سوزان استرن^{bb} در گزارش خاطرات خود از جمع ودری سیاتل نوشته است، شکستن و بازساختن خود بود:

موضوع کلیدی در ساعات انتقاد مبارزه بود... برای پاکسازی خودمان از لوث حدوداً بیست و یک سال تعالیم آمریکایی، باید خود را از لحاظ روانی می‌شکستیم... با اراده‌ای که از تعهد کامل می‌آمد توانستیم کار نشد را کرده و مغزهایمان را زیروزبر کنیم... خودمان را زیرورو کردیم و همه‌چیز را از نو شروع کردیم... فرایند انتقاد/خود-انتقادی یا دگردیسی، ابزاری بود که با آن می‌توانستیم خودمان را به هیأت انسان‌هایی جدید درآوریم.^{۲۱}

در انطباق با معیار دست‌نیافتنی پیکارجویی، حتی وحشیانه‌ترین انتقادات به‌مثابه بخشی از فرایند دگردیسی خود توجیه‌پذیر بود. درواقع، همان‌طور که از گزارش استرن پیداست، آماده‌بودن هم برای انتقادی بی‌رحمانه از دیگری و هم برای اعترافی روان‌پالا به بدترین خصایص شخصیتی خود علامت‌های نشاط انقلابی محسوب می‌شدند؛ آمادگی برای زیستن خیانت‌های ضروری به سوژگی و تعلقات شخصی که لازمه پیکارجویی بود. بنابراین، آیرز این فرایند را به‌عنوان «مراسم تصفیه‌ای که شامل اعتراف، ایثار، تولد دوباره، و سپاسگزاری بود» توصیف می‌کند.^{۲۲} دستاورد این جلسات البته آن بود که تعهد بیشتر به مبارزه و سرمایه‌گذاری در ودرمن وسیله‌ای بود برای بخشش یا به‌تعویق‌انداختن شکست‌های تکرارشونده‌ی سوژگی که انتقاد/خود-انتقادی افشا می‌کرد.

^{۲۰} Lowell Dittmer, 'the Structural Evolution of "Criticism and Self-Criticism"', *The China Quarterly*, 56 (1973), 708-729.

^{۲۱} Susan Stern, *With the Weathermen: the Personal Journal of a Revolutionary Woman*, Garden City NY, Doubleday and company, 1975, pp94, 96.

^{۲۲} Bill Ayers, *Fugitive Days: A Memoir*, Boston, Beacon Press, 2001, p154.

این شیوه از تشکیل بدن جمعی پیکارجو حاوی وجه متناظری از سکسوالیته بود که مشخصه‌اش مخالفت اجباری با تک‌همسری، داشتن شرکای جنسی گردشی، و سکس‌گروهی بود که از قرار معلوم «وارگاسم»^{۲۳} نامیده می‌شد. در حالی که ضدیت با تک‌همسری نقشی مهم در نقدهای فمینیستی و پادفرهنگی از روابط پدرسالارانه و ساختارهای خانگی داشت، بیان آن در پیکارجویی و درمن چنان بود که کارکرد غالبش واکنش به اثرات زیان‌آوری بود که تک‌همسری ممکن بود برای تشدید جمع‌بودن داشته باشد.^{۲۳} «اگر تک‌همسری مضمحل می‌شد، طبق این نظریه، همه به یکسان به دیگری عشق می‌ورزیدند، نه اینکه بعضی از مردم به بعضی دیگر بیشتر عشق بورزند. اگر همه به یکسان عاشق یکدیگر می‌بودند آنگاه اعتماد هرکس به همه کامل‌تر می‌شد».^{۲۴} استرن در اینجا جمع‌بودن را با واژه «عشق» قاب‌بندی می‌کند، ولی او به‌ویژه متوجه نگرشی بود که تک‌همسری را مانع پیگیری کامل انتقاد/خود-انتقادی - میدان اصلی برساننده میل و درمن - می‌دانست، چنان‌که انتقاد از تک‌همسری یکی از نقاط تمرکز همیشگی این جلسات بود. استرن به یاد می‌آورد که یک‌مرتبه زوجی تک‌همسر، بعد از اینکه به دریافت ال‌اس‌دی تشویق شدند، به مدت دو روز سوژه انتقاد شدند.^{۲۵}

تکنیک‌های دیگری که برای خودسازی معطوف به سرمایه‌گذاری پیکارجو در عمل استفاده می‌شد شامل «التزام‌سنجی»^{dd} بود؛ یعنی مشی آماده‌سازی روانی خود و دیگران برای رودررو شدن یا ارتکاب خشونت به‌مثابه غلبه به بزدلی، نژادپرستی، برخورداری از امتیازات خاص، یا فقدان تعهد انقلابی در مقابل سرکوب مداوم و مرگ سیاهان آمریکا و مردم ویتنام. در چنین لحظات «تحول» سوپژکتیو، که به‌مثابه امری درون‌ماندگار با خشونت اساسی جامعه سرمایه‌داری تجربه می‌شد، بود که ودرمن قسمی حقیقت مکاشفه‌آمیز می‌یافت؛ حقیقتی که نشانگر موقعیت «مثال‌زدنی» این سازمان در عبور از چیزی بود که به‌زعم

^{۲۳} روشن است که فمینیسم حضوری پیچیده و مهم در سازمان داشت و بخش فمینیستی در چریک‌های دهه ۱۹۷۰ حتی قوی‌تر بود. مصاحبه‌هایی که آلیسون جیمیسون با اعضای زن «بریگادهای سرخ» انجام داده مجذوب این نکته‌اند:

Alison Jamieson, 'Mafiosi and Terrorists: Italian Women in Violent Organizations', *SAIS Review*, 20, 2 (2000), pp51-64.

استدلال من این است که نمودار پیکارجو، عناصر فمینیستی و سایر عناصر سیاسی و فرهنگی را، به‌نحوی که الزامات خودش پیش برده شود، مفصل‌بندی می‌کند. و البته این عناصر چنان مفصل‌بندی شده‌اند که اثراتی مترقی برای زنان در گروه‌های پیکارجو و روی حاشیه‌های کارکردهای مرکزی پیکارجو دارند.

^{۲۴} Stern op. cit., p114.

^{۲۵} Ibid., p197.

آنها ترس و تردید اپوزیسیون چپ بود که موجب شکستش در آینده می‌شد.^{۲۶} گرایش التزام‌سنجی - یا حالت افراطی آن، «سفر مرگ» - تا حدی در گزارش انو از «روزهای خروش» پیداست:

ما صراحتاً به افراد گفتیم، با اینکه قتل عام بسیار بعید است، انتظار داریم که برخوردها بسیار خشن باشد و ممکن است صدها نفر دستگیر و یا زخمی شوند، و نهایتاً تعداد کمی هم کشته شوند. ما می‌گفتیم اگر بیست نفر سفیدپوست (یک-صدم حداقل پیش‌بینی شده) در جنگی سخت علیه اهداف امپریالیستی کشته شوند، شکست نبوده بلکه یک پیروزی سیاسی خواهد بود...^{۲۷}

پیکارجویی همچنین از طریق فرم‌های زبانی و نمادین به جریان می‌افتد. همان‌طور که بالاتر ذکر کردیم، از نظر گواتاری خصوصیت سرشت‌نمای رژیِم دلالت‌گر بولشویسم تبدیل اظهارات موقعیت‌مند چهره‌های مرکزی و مقامات سازمانی به جزمیات و فرمول‌های قالبی است که تکرارشان همچون ترجیع‌بندهای سازمان به‌مثابه بیاناتی مسلط عمل می‌کند تا میدانی از اقتدار و تمایز پلیسی ایجاد شود. این پدیده در ارزیابی آیرز کاملاً روشن است: «ما شروع کرده بودیم غالباً با جملات حکیمانه چه {گوارا} یا هو {شی‌مین} حرف بزنیم. چیزی نگذشت که تنها چیزی که در جمع‌ها شنیده می‌شود پژواک صداها بود».^{۲۸} فروکاستن زبان سیاسی به جزمیات با نسبتی که نمودار پیکارجو بین نظریه و عمل ترسیم می‌کند تقویت می‌شود و به این نسبت کمک می‌کند. روی این محور است که نشانگان هیجانی شروع به اثرگذاری می‌کند؛ نشانگانی که «فعال است بیش از آنکه ایده‌گون^{۲۹} باشد»، و بیشتر به‌مثابه «تلاش یا عمل» کار می‌کند تا «تخیل».^{۲۹} به‌جای اینکه تأمل انتقادی و تولید مفهوم به‌مثابه یکی از عناصر برسانندهٔ مداخلهٔ عملی در جهان دیده شود، گرایش بر این است که نسبت میان مبارزه و اندیشه نسبت دو قطب کاملاً جدا نمایانده شود - «فقط حرف... فقط ایده».^{۳۰} بنابراین، امکان مبارزه‌ای که مسبوق به اندیشه باشد و با آن تغییر کند، به‌نفع تصدیق اهمیت «انجام کاری» کنار گذاشته می‌شود. اما همین‌که این تقسیم برقرار شد، زبان و نظریه ممکن است (در حالت کلیشه و جزمیات) به‌سوی دیگر دوقطبی بچرخد تا در قسمی

^{۲۶} Ono op. cit., p254.

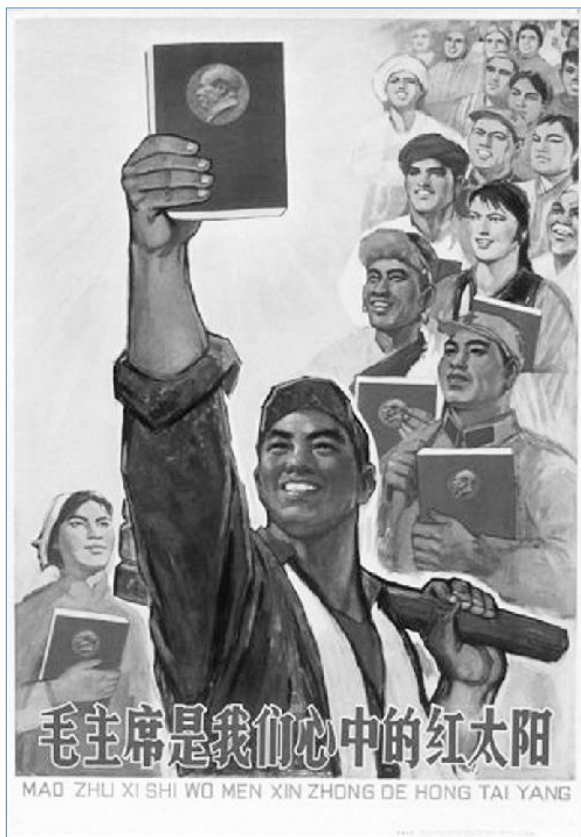
^{۲۷} Ibid., p251.

^{۲۸} Ayers, op. cit., p156.

^{۲۹} Deleuze and Guattari op. cit., pp124, 120.

^{۳۰} Ono, cited in Varon op. cit., p89.

پژواک‌گویی تقلیل‌گرا، همچون کثیری از اصول موضوعه یا «فرمول‌های دقیق» در تشدید مبارزه به‌گردش درآید.^{۳۱}



تصویر ۱. «رئیس مائو خورشید سرخ قلب‌های ماست»، پوستر چینی، سال ۱۹۶۶

دلوز و گواتاری در اینجا به جایگاه کلمه و مونوتیسم خاص کتاب - «عجیب‌ترین کیش» - در رژیم نشانه‌ای پس‌ادالت‌گر توجه دارند؛ آنگاه که کتاب به بدن هیجان {یا رنج} بدل می‌شود، از خارجش جدا شده، از نقد مصون شده، و با گریز سوپژکتیو گره خورده است.^{۳۲} این خصیصه پیکارجو بیش از همه در «انقلاب فرهنگی» دیده می‌شود؛ جایی که کارکرد روشن «اندیشه مائو تسه‌دونگ» - که به مثابه حقیقتی کیهانی مفصل‌بندی شده بود و در معرف اصلی‌اش، «کتاب کوچک سرخ» جملات قصار، تجسم یافته بود - انرژی‌بخش، خوراک و درون‌مایه نامیرای مبارزه هیجانی بود که قرار بود از میرایی فردی فراتر رود. در نوشته‌های روزنامه «ارتش آزادی‌بخش مردم» در سال ۱۹۶۶، «اندیشه مائو تسه‌تونگ خورشید درون قلب ماست، منشاء زندگی ماست،

منبع کل قوای ماست. با کمکش، انسان خودپسندی را کنار می‌گذارد، جسور، فهیم و توانا به انجام هر کاری می‌شود؛ با هیچ سختی‌ای به زانو در نمی‌آید و بر هر دشمنی پیروز می‌شود» (ن.ک. تصویر ۱).^{۳۳}

ودرمن البته با «انقلاب فرهنگی» متفاوت بود و کمتر مطلبی در حد عناصر نشانگان برداری بسیار پیچیده آن انقلاب ایجاد کرد. با این حال، این سازمان زیرک‌تر از آن بود که از قدرت پیکارجویانه کلمات غافل باشد، حتی اگر امروزه زبانش بیش از حد تیز و مبالغه‌آمیز به نظر برسد. جرمی ورن^{ff} برای جلب توجه

³¹ Deleuze and Guattari op. cit., p120.

³² Op. cit., p127.

³³ Cited in Robert Jay Lifton, Revolutionary Immortality: Mao Tse-tung and the Chinese Cultural Revolution, Harmondsworth, Penguin Books, 1970, p72.

ما به این جنبه و درمن می‌گوید: «سخنان زمنخت و درمن دربارهٔ "آمریکای فاشیست خوک‌صفت"»^{۳۴} شعارهای ظفرمندان، و سخنرانی‌هایی مانند سخنرانی‌های روزهای خروش، همه به قصد تقویت ارادهٔ اعضایش برای رفتارهای پیکارجویانه بود، برای به‌انجام رساندن کاری که از صرف کلمات بر نمی‌آمد.^{۳۴} به‌علاوه، او ادعا می‌کند که متن و تصویر و درمنی - به‌ویژه فرم‌های هنری کلاژ و کارتون آن - در خدمت «مسخ واقعیت»^{hh} و سرعت‌بخشیدن به درگیری گروه با دولت بود.

بنابراین، این وجه نشانه‌شناسی پیکارجو محدود به کلمات نیست بلکه اداها، لحن‌ها و تصویرها را در برمی‌گیرد. چنان‌که گواتاری می‌نویسد «این یک نظام اصل موضوعیⁱⁱ کامل است که تا سطح واجی^{jj} پیش رفته - شیوهٔ مفصل‌بندی کلماتی خاص، و اداهایی که همراهی‌شان می‌کنند».^{۳۵} بنابراین، می‌توان نشانگان پیکارجوی و درمن را نه فقط، برای مثال، در ستایش نفرت‌انگیز برناردین دورن^{kk} از قتل‌های تیت-لایانکا^{ll} توسط باند منسون^{mm} دید - «حال کنید؛ اول آن خوک‌ها را کشتند، بعد در همان اتاق با آنها شام خوردند، بعد چنگالی به شکم تیت خوک‌صفت زدند. خیلی خوب بود!»^{۳۶} - بلکه همچنین می‌توان در این موارد دید: به‌کارگیری تصاویر هوشی‌مین و پرچم ویتنام شمالی، طرز ایستادن بر جایگاه سخنرانی، کلاه‌ایمنی‌ای که در کارهای پیکارجویانه به سر می‌گذاشتند و همچون شمایل افراط‌گرایی و درمن منتشر می‌شد - حتی اگر این‌ها بدون اینکه و درمنی‌ها قصد کرده باشند، در چهره‌مندی (میدان چشم‌ها مانند سیاه‌چاله‌های هیجانی فراوان)^{۳۷} پوست‌های کثیرالانتشار «تحت تعقیب»، محصول مشترک و درمن با اف‌بی‌آی باشد. (ن.ک. تصویر ۲).

بر این بستر نشانه و تصویر است که جنبهٔ اغواگر گروهی پیکارجو مانند و درمن در محیط‌های وسیع‌تر آشکار می‌شود. ترکیب و توزیع تصاویر، سبک‌ها، احساس‌ها و اداها قطعاً عنصری کلیدی در بافت احساسی همهٔ فضاها سیاسی است. گواتاری، بر این بستر و با اشاره به تأثیرگذارترین گروه در آمریکا بر و درمن و بازنمایی‌اش از خود، نظراتی آموزنده دربارهٔ برداشت گنه در زندانیان عشق از «کارکرد تصویر» حزب بلک پتتر دارد.^{۳۸} در خوانش گواتاری، سبک و سلوک پتترها یک صورت‌بندی

^{۳۴} Op. cit., p89.

^{۳۵} Op. cit. 1995, p58.

^{۳۶} Dohrn, cited in Varon op. cit., p160.

^{۳۷} Deleuze and Guattari, op. cit., pp167-91.

^{۳۸} Op. cit., 1996, pp218-30.

روانی و بافت بیانی غنی ایجاد کرد که قدرت مولد خاصی به اجتماعات سیاه می‌داد تا خصیصه‌های رخ‌نمودی {یا فنوتیپیک} و فرهنگی را سیاسی کنند، و مشی و تصویری آزمایشی - اسطوره‌ها همچون «عملگرهای جمعی»- از مقاومت و بیان فرهنگی سیاهان ایجاد کنند، و هم‌زمان اکثریت سفید را ناراحت و ناآرام کنند. (تصویر ۳). کارکرد تصویر ودرمن (به‌قول معروف «اسطوره ودر»)، اگرچه با بُردی بسیار کمتر از حزب بلک پتتر، و با خزانه متفاوتی از سبک‌ها و چینه‌بندی‌ها کار می‌کرد، به برساختن میدان مقاومتی تخیلی و احساسی علیه امپریالیسم آمریکا کمک کرد - میدان مقاومتی که از مجموعه‌ای از فرم‌ها و واژگان پادفرهنگی و خاص فرهنگ وسیع‌تر عامه الگوبرداری کرده و متأثر از آنها تغییر یافته بود - که می‌توانست موجب تأثیرات سیاسی پیشرویی فراتر از تأثیراتی شود که مشی خاص ودرمن به‌جای می‌گذاشت.



تصویر ۲. کاتلین کلیور و باقی بلک پتترها در دفتر بازجویی علیه هوی نیوتن، ۱۹۶۸ ©

Bancroft Library, University of California

البته به‌همراه ظهور این امکان، مهم است که به شیوه‌ای توجه داشته باشیم که چنین تصویرهایی می‌توانند منظره‌ای تماشایی از انقلاب تولید کنند که به‌آسانی به‌وسیلهٔ یا با همکاری رسانه‌های خبری و صنایع فرهنگی کالایی می‌شود و به‌شیوه‌ای که از لحاظ سیاسی نامولد است، به‌صورت یک

همذات‌پنداری خیالی با یک شمایل مقاومت مصرف می‌شود. به نظر می‌رسد که ویژگی برجسته قدرشناسی فرهنگی از چریک‌های دهه ۱۹۷۰ همین بوده باشد؛ هم به صورت یک واحد بیگانه‌شونده سبک مصرف‌کننده به شیوه «پرادا-ماینهوف»^{۳۸} و هم آن‌چنان‌که بروس لبروس^{۳۹} به نحوی هتاکانه در فیلم پورن کوئیر تمشک رایش^{PP} نمایش می‌دهد؛ فیلمی که خزانه‌ای از اداهای رادیکال است (تصور ۴). با اینکه می‌توان فرم‌های نمایشی توزیع و مصرف را به هم زد یا از آنها تخطی کرد - مدوله کردن رسانه‌ها قطعاً پیچیده‌تر از بازی ساده مقاومت و بازپس‌گیری است - همچنان باید مراقب بود که شارژ احساسی‌ای که از تمرکز بر این تصویرها حاصل می‌شود خلیقات پیکارجو و کارکردهای نهفته در آن را بازتولید نکند. حتی با غنای وجودی و وجه شدیداً سیاسی شمایل‌نگاری پترها، تصویری بسی مشکوک، پیکاری‌شده و پدرسالارانه از پیکارجویی گره خورده بود.^{۳۹}



تصویر ۳. بروس لبروس، تمشک رایش، ۲۰۰۴، © Peccadillo Pictures/Jürgen

تناقض محوری پیکارجویی این است که به مثابه سازمان خود را در قالب بدنی وحدت‌یافته برمی‌سازد که مایل است خود را نسبت به بیرون، یعنی ناپیکارجویان، بسته نگاه دارد؛ کسانی که می‌توانند

^{۳۹} James Carr, *BAD: The Autobiography of James Carr*, London, Pelagian Press, 1975; Erika Doss "Revolutionary Art is a Tool for Liberation": Emory Douglas and Protest Aesthetics at the *Black Panther*', in Kathleen Cleaver and George Katsiaficas (eds), *Liberation, Imagination, and the Black Panther Party*, London, Routledge, 2001.

پایه هر جنبش توده‌ای باشند. در واقع، بدن پیکارجو به‌میزانی که این تصور را از خود دارد که کاشف اصول انقلابی درست است، و محور فعالیت‌های خود را با چسبیدن به این اصول استوار کرده است، تمایلی به دشمنی نسبت به کسانی دارد که در تراز معیارهای او نیستند. و درمن این تناقض را با سرمایه‌گذاری عاملیت انقلابی در مبارزات ضدامپریالیستی جنوب جهانی، مهم‌تر از همه مبارزه ویتکونگ، و جنبش‌های مبارزه انقلابی سیاهان در «استعمار داخلی»، به‌ویژه حزب بلک پتتر، حل می‌کرد. در این عرصه عاملیت، وقتی کنش‌های مثال‌زدنی خود و درمن جایگزین یک جنبش سفید و داخلی طبقه متوسط شد، و درمن مجاز شد که در موضع انزوای شکوهمند، و تحقیرکردن توده آمریکایی سفید قرار گیرد.^{۴۰}

و درمن که با این تکنیک‌ها نهایتاً امکان اختلاط با اقشار اجتماعی گسترده را از دست داده بود، به آن سو رانده شد که منطقاً نوعی پیکارجویی شدید و بسته را گسترش دهد، و در حین تبدیل شدن به سازمانی زیرزمینی و مخفی، «سیاست بیگانگی کامل» (چنان‌که یکی از اعضا با حالت تأییدآمیز به استرن گفته) را توسعه دهد: «زیرزمینی شدن برای من چیزی بیش از دل به دریا زدن بود. این تنها کاری بود که قبل از مرگ برایم مانده بود».^{۴۱} آیرز فرایند آماده‌شدن برای این فاز سازمان را طوری شرح می‌دهد که تمایل‌های خودخورانه هیجان پیکارجو را آشکار می‌کند (البته در تأملی که متأثر از بمب‌گذاری تالار شهر نیویورک بود^{۴۲} که قرار بود به‌مثابه نوعی انقطاع در خط‌گریز پیکارجوی و درمن عمل کند):

این اطاعتی متعصبانه بود، ما پیکارجویانی که هم‌رنگ جماعت نمی‌شدیم، ناگهان از هم سبقت می‌گرفتیم که دقیقاً یک‌شکل شویم، که ضوابط خشک ایده‌آلیسم منجمد را دنبال کنیم. من نمی‌توانم جو خفقان‌آوری را توصیف کنم که بر ما مستولی شده بود. حوادث به هم وصل می‌شدند، با همان نرمی و ملایمتی که در یک حادثه قریب‌الوقوع قطار در جریان است، و احساس بدی که وجود داشت انتظارکشیدن پیامدها بود.^{۴۳}

^{۴۰} Varon op. cit. , pp93, 166.

^{۴۱} Stern op. cit., p240.

^{۴۲} سه عضو و درمن در مارس ۱۹۷۰ هنگامی که در حال ساختن بمب بودند بر اثر انفجار کشته شدند. در این حادثه خانه‌ای در گرینویچ ویلج (از محله‌های نیویورک) کاملاً تخریب شد. وسایل انفجاری که شامل بمب‌های سوزنی بود به‌قصد یک پارتی درجه‌داران ارتش ساخته شده بود، با این حال تنها قربانیان این ماجرا همین سه نفر بودند. گزارشی دست‌اول و قانع‌کننده از این انفجار و روندی که به آن منجر شد در اینجا یافتنی است:

Wilkerson op. cit., p336-348.

^{۴۳} Op. cit., p154.

نقشه یک نمودار نا-پیکارجو

برای اینکه به امکان نوعی مشی سیاسی ورای پیکارجویی نزدیک شویم، می‌خواهم در باقیمانده این مقاله مقداری به نقشه اولیه یک نمودار نا-پیکارجو، یا بوم‌شناسی واگرای ترکیبی، پردازم. برای این منظور، بحث را به نسبت گروه سیاسی با آنچه بیرونش قرار می‌گیرد محدود می‌کنم؛ آنچه احتمالاً توسط سرهم‌بندی‌های پیکارجو به‌عنوان «توده‌ها» شناخته می‌شود. چنان‌که گواتاری اشاره می‌کند، روی این محور است که پرسش یک «ماشین دیگر» ورای ماشین پیکارجو باید طرح شود.^{۴۴} آموزنده خواهد بود اگر از طریق مسئله حزب نزد مارکس به این پرسش پردازیم.

با در نظر گرفتن تصویر سده بیستمی غالب از مارکسیسم سیاسی، مانیفست حزب کمونیست ربط چندانی به انتظاری که عموماً از یک حزب داریم ندارد؛ بلکه متنی است که «مانیفست خود حزب» را در مقابل «افسانه» بورژوازی «شبح حزب کمونیست» قرار می‌دهد. این حزب یک هستار سازمانی مجزا (و نیز ماندگار) نیست:

کمونیست‌ها حزب جداگانه‌ای را در برابر دیگر احزاب طبقه کارگر شکل نمی‌دهند.

آنها هیچ‌گونه منافی، که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشد، ندارند.

آنها هیچ‌گونه اصول فرقه‌ای برای خود پیش نمی‌نهند تا با آنها جنبش پرولتاری را شکل‌دهی و قالب‌ریزی کنند.

فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که:

۱. کمونیست‌ها در مبارزات پرولتارهای ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف‌نظر از منافع ملی‌شان، مد نظر قرار می‌دهند و از آن دفاع می‌کنند.

۲. در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی باید طی کند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع کل جنبش هستند.^{۴۵}

^{۴۴} Op. cit., 1984, p190.

^{۴۵} Karl Marx and Friedrich Engels, *The Revolutions of 1848: Political Writings Volume 1*, ed. D. Fernbach, Harmondsworth, Penguin, 1973, pp79, 98.

چنین حزبی که یک هستار سازمانی نیست، نوعی نمودارِ ترکیبی را پیشنهاد می‌دهد؛ مجموعه‌ای مجازی از پارامترها و گرایش‌ها؛ امری که در «پرولتاریا به‌مثابه یک کل» درون‌ماندگار است. حزب اگرچه جویای پیش‌بردن حالت‌های خاصی از اندیشیدن و اجتماع است – مثلاً انترناسیونالیسم و نقد سرمایه – مارکس با تقلای زیاد تأکید می‌کند که حزب یک مفصل‌بندی تمرکزگرا نیست، بلکه واگرا است. حزب در سراسر امر اجتماعی بسط می‌یابد؛ وجود و درون‌مایه‌اش به مبارزات و نیروهای اجتماعی وابسته است؛ و به‌نحوی پیش‌نگرانه و موقتی رو به‌سوی رخدادهای و امکان‌های اجتماعی دارد. چنان‌که آلن بدیو استدلال می‌کند – اگر استفاده از کار او در این بافت آن را بیش از اندازه از ریخت‌نیندازد – واقعیت این است که «برای مارکس در ۱۸۴۸، چیزی که “حزب” نامیده می‌شود حاوی هیچ شکلی از عهد، حتی در معنای نهادی‌اش نیست»، به‌علاوه «ویژگی واقعاً سرشت‌نمای حزب صلابت آن نیست، بلکه تخلخل آن برای رخداد است؛ انعطاف و اگرایی آن در مقابل شرایط پیش‌بینی‌ناپذیر است».^{۴۶} به این نکته باید افزود که، تا آنجا که حزب در آرایش‌های چندلایه تولید اجتماعی سرمایه‌دارانه درون‌ماندگار است، تولیدی که تماماً ماشینی است («این خودکاره^{۹۹} مشتمل بر اندام‌های پرشمار مکانیکی و فکری است»)، حزب عرصه‌ای برای اتحاد و رخداد فراهم می‌آورد که از انسانیت انتزاعی فراتر می‌رود.^{۴۷}

با توجه به گرایش موقتی و پیش‌نگرانه حزب، در این بحث ژاک رانسیر بیش‌مهمی هست که حزب از نظر مارکس – علی‌رغم کلی‌بودنش – رو به سوی تقسیم دارد نه وحدت، «اول از همه، هدف حزب وحدت‌یافتن نیست بلکه تقسیم‌شدن است».^{۴۸} در خوانش رانسیر از مارکس، این تقسیم‌نامی است برای توقف کمونیستی وجوه هویت و امنیت که با جنبش کارگری همراه شده است؛ می‌توان گفت که این تقسیم اثر پرولتاریاست یعنی فائق آمدنش بر جنبش کارگری به‌مثابه هویت.^{۴۹} البته رانسیر این فرایند توقف را به یک مکانیزم تعویق‌پایان‌ناپذیر نزد مارکس تقلیل می‌دهد؛ مکانیزمی که به انحلال اتحادیه کمونیست‌ها^{II} طبق نظر مارکس می‌انجامد و پس از آن علم سرمایه و نوشتن کتابی برای آن را همچون

^{۴۶} Alain Badiou, 'Politics Unbound', in *Metapolitics*, J. Barker (trans.), London, Verso, 2005, pp74, 75.

^{۴۷} Karl Marx, *Grundrisse: Foundations of the Critique of Political Economy (Rough Draft)*, M. Nicolaus (trans.), Harmondsworth, Penguin, 1973, p692.

^{۴۸} Jacques Rancière, *The Philosopher and His Poor*, J. Drury, C. Oster, and A. Parker (trans.), London, Duke University Press, 2003, p86.

^{۴۹} Nicholas Thoburn, *Deleuze, Marx and Politics*, London, Routledge, 2003, Ch3.

جبرانی برای پرولتاریا پیش می‌نهاد؛ پرولتاریایی که برای همیشه به تعویق افتاده بود. رانسیر با تبدیل کارکرد «تقسیم» در مارکس به نوعی کنار کشیدن از سیاست، نوآوری اساسی فهم واگرای مارکس از حزب را پاک می‌کند و سویه‌های پویا و پرشدت تقسیم آن را در نقد عملی اقتدارگرایی و مشی سازمانی ضدپرولتاری از سویی، و مثلاً تداوم فراماسونی و انجمن سرّی در جنبش کارگری، الگوهای ژاکوبینی دیکتاتوری اقلیت روشنفکر، تلاش‌های اتوپیایی برای دور زدن طبقه کارگر، «دیکتاتوری نامرئی» باکونیستی، و موارد مشابه، از سوی دیگر، نادیده می‌گیرد.

نامه سرگشاده ژاک کمت و جانی گلو^{ss} در سال ۱۹۶۹ با عنوان «درباره سازمان» (معطوف به بیرون‌کشیدن گروه حول مجله *Invariance* از فضای ریزگروهی پسا۶۸ و انحلالش به‌منابه بدنی سازمان‌یافته) رویکردی سازنده‌تر از رانسیر به حزب در نظر مارکس دارد.^{۵۰} در سنت کمونیستی چپی که کمت همسویش است، سرشت متغیر مبارزه طی زمان و پیچیدگی نیروها و مسائلی که بزنگاه‌های تاریخی را می‌سازند، چنان‌اند که هیچ تداوم ضروری‌ای برای یک حزب «رسمی» وجود ندارد.^{۵۱} در واقع، در زمان‌هایی که قیام رو به افول است، جد و جهد برای تشکیل سازمان‌های انقلابی نتیجه عکس می‌دهد، از جمله به این دلیل که آنها انسجام و تداوم سازمانی را، به‌عنوان هدف سیاست کمونیستی، جایگزین مبارزات اجتماعی پراکنده می‌کنند (این، همچون بخشی از مراقبت از شرایط جهانی مساعد برای بقای اقتصاد شوروی، یکی از تأثیرات کلیدی حزب کمونیست در سطح بین‌المللی بوده است). بر این اساس، در ارزیابی فرانسوا مارتین، «انحلال شکل‌های سازمانی که توسط جنبش ایجاد شده‌اند و وقتی جنبش پایان می‌یابد محو می‌شوند، انعکاس ضعف جنبش نیست بلکه قوت آن است».^{۵۲}

^{۵۰} Jacques Camatte and Gianni Collu, 'On Organization', Edizioni International (trans.), in Jacques Camatte, *This World We Must Leave and Other Essays*, A. Trotter (ed.), New York, Autonomedia, 1995, pp19-38.

^{۵۱} ن.ک. Karl Marx, 'Marx to Ferdinand Freiligrath, February 29 1860', n.d.,

www.marxists.org/archive/marx/works/1860/letters/60_02_29.htm، او در این اثر علیه اتهام «بی‌عملی» و «بی‌تفاوتی اصولی»، درگیرشدن خود را در انجمن‌های سیاسی در دوره فروپاشی اتحادیه کمونیست‌ها مثبت ارزیابی می‌کند؛ همچنین ن.ک. Jacques Camatte, *Origin and Function of the Party Form*, n.d., www.geocities.com/cordobakaf/camate_origins.html

^{۵۲} In Gilles Dauvé and François Martin, *The Eclipse and Re-emergence of the Communist Movement* (revised edition), London, Antagonism Press, n.d., p57.

کمت و کلو این موضع را بسط داده و مدعی می‌شوند که تمام سازمان‌های رادیکال به فرمی «خلافکارانه» و ضدانقلابی گرایش دارند که به‌عنوان نقاط ضد ابتکار جذب و تصلب در جنبش‌های اجتماعی عمل می‌کنند. در نقدی که قابل مقایسه با تفسیر گواتاری از بلشویسم است، کمت و کلو می‌گویند که گروه رادیکال همبسته سیاسی سازمان تجاری مدرن است و الگوهای هویت و سرمایه‌گذاری سرمایه‌دارانه را اخذ و ترکیب می‌کند و به‌کار می‌گیرد؛ نظامی که - در آنچه استفاده‌ای زود هنگام از مفهوم «تبعیت واقعی» است - اجتماعی بودن را از شکل‌های سنتی اجتماع و هویت مفصل‌گشایی کرده و جنبش کارگری را در پویایی مخصوص خود ادغام کرده است. گروه که کارش با مرزبندی‌ای بنیادی و نوشونده بین داخل و خارج پیش می‌رود، از طریق جاذبه‌های مواضع نظری یا اکتیویستی مهره‌های کلیدی‌اش (که خودشان با پیچیدگی انتلکتوئل، تعهد مبارزاتی یا شخصیت کاریزماتیک به این جایگاه رسیده‌اند)، و نیروی محرکی که در پرستیژ عضویت، جاه‌طلبی و ترس از طرد شدن هست، به انسجام دست می‌یابد. نتیجه‌اش این می‌شود که وابستگی‌های روانی، سلسله‌مراتب‌ها و خصیصه‌های رقابت‌جویی موجود در جامعه در پیکارجویان بازتولید می‌شود و صورت‌بندی‌ای یک‌دست ایجاد می‌شود که مبتنی بر هم‌ارزی اعضا با عنصر خاصی است که معرف تشکیلات قلمداد می‌شود، و نشانگر جدایی محدودکننده از مبارزات و روابط اجتماعی متنوع و باز و نهایتاً دشمنی با آنها است، یعنی جدایی از حوزه‌ای که باید فضای سیاست کمونیستی خلاق باشد. از این مهم‌تر، این مسئله اصلاً منحصر به رسمیت نسبی گروه نیست؛ این تمایلات را در حد اعلی در جمعیت‌های «بی‌ساختار» یا «ناسازمان‌ها»، که روابط بین‌فردی غیررسمی در آنها اولویت دارد، به‌آسانی می‌توان مشاهده کرد.^{۵۳}

بعضی از این جنبه‌های گروه‌سازی پیکارجو را پیشتر در ودرمن دیدیم، ولی نکتهٔ مربوط در اینجا روشی است که کمت و کلو می‌خواهند راه‌گزینی از سازمان بسازند. برخلاف پویایی‌شناسی مرکزگرای این شکل گروه و همبستهٔ سوژکتیو پیکارجوی آن، کمت و کلو اصرار دارند که پرهیز از هرگونه فعالیت گروهی سرشت‌نمای الزامی مشی کمونیستی است؛ نوعی محافظت در برابر تمایل اجتماعی غالب برای گروه‌سازی. این نقد گروه با تأکیدی بر سوژگی فردی تکمیل نمی‌شود - سوژگی فردی محل نوعی از

^{۵۳} Jo Freeman, *The Tyranny of Structurelessness*, London, Anarchist Workers Association, n.d.; Andrew X, 'Give Up Activism', *Reflections on June 18*, no publisher given, 1999; J. J. King, 'The Packet Gang', *Mute* 27, 2004, www.metamute.com/look/article.tpl?idlanguage=1&idPublication=1&nrrissue=27&nrsction=10&nrticle=962

ترکیب است که به همان میزان پرستیژ و اقتدار را در تقابل با مبارزه اجتماعی واگرا تشدید می‌کند. در واقع، نقد گروه متناظر است با نوعی اختلال سوپرکتیو در «ناشناس بودن انقلابی» که کمت و کلو از آماثو بُردیگا^{۵۴} وام می‌گیرند و در سرلوحه‌ای که برای نوشته‌شان از مارکس گرفته‌اند قابل ردیابی است: «هر دو ما عامه‌پسند بودن را دست می‌اندازیم. انزجار ما از هر کیش شخصیتی از جمله در اینجا آشکار است... زمانی که من و انگلس به انجمن سرّی کمونیست‌ها می‌پیوستیم، پیوستن مان را مشروط به این شرط لازم کردیم که تمام ضوابطی را که می‌توانست به قسمی کیش اقتدار خدمت کند، لغو کنند.»^{۵۴} به‌جای گروه و فرد، گونه‌ای درون‌ماندگاری در نیروهای اجتماعی مبنایی برای ترکیب می‌شود: «انقلابی نباید خود را با یک گروه این‌همان کند بلکه باید خود را در نظریه‌ای بازشناسی کند که به یک گروه یا دیدگاه وابسته نیست، زیرا که بیان یک مبارزه طبقاتی موجود است.»^{۵۵}

حذف ضداراده‌گرایانه عاملیت از اقلیت‌های کمونیستی خوانشی جالب و مهم است که کمت و کلو از حزب واگرا و منقطع نزد مارکس، ارائه می‌کنند؛ اما همین که به دو-راهی سختی می‌رسد که همه دسته‌های کمونیستی چپ با آن مواجه‌اند - که از ترس اینکه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم الگوهای رهبری و پویایی‌های ضدنوآوران به صورت‌بندی‌های پرولتاری وارد شود، مخالفت‌شان با حزب لنینستی به بیزاری از درگیر شدن در هر شکلی از مداخله منجر می‌شود.^{۵۶} - صرفاً راه‌حلی ناقص برای مسئله پیکارجویی ارائه می‌کند. کمت و کلو در دوره بیرون از قیام، اقلیت‌های کمونیست را در وضعیتی رنجور رها می‌کنند که فاقد برداشتی ایجابی از میدان ترکیب سیاسی هستند و صرفاً به توسعه نظریه و حفظ شبکه کوچک روابط اجتماعی بین کسانی می‌پردازند که در کارهای مشابه درگیرند.

رویکرد دلوز و گواتاری به به مسئله گروه و خارجش، اشتراکات زیادی با رویکرد کمت و کلو دارد، حتی این اشتراک در «ضداراده‌گرایی» شان هم وجود دارد - مکانیزمی حیاتی برای تخطی کردن از مشی سیاسی، هویت و اقتدار معمول و جهت‌گیری به‌سمت رویداد.^{۵۷} اما از این نظام مسائل مشترک، معنایی مولدتر از عرصه ترکیب نا-پیکارجو ظاهر می‌شود. فوکو در مقدمه‌اش بر *ضدادیپ* به‌درستی توجهات را

^{۵۴} Cited in Camatte and Collu op. cit., p20.

^{۵۵} Ibid., pp32-3.

^{۵۶} Dauvé and Martin, op. cit., p63-76.

^{۵۷} Jérémie Valentin, 'Gilles Deleuze's Political Posture', C. V. Boundas and S. Lambie (trans.), in C. V. Boundas (ed.), *Deleuze and Philosophy*, Edinburgh, Edinburgh University Press, 2006; Ian Buchanan and Nicholas Thoburn, 'Introduction', op. cit.

به این موضوع جلب می‌کند که به‌چنین‌حو این کتاب فراخوانی برای نقد عملی سوژگی‌ها و سازمان‌های پیکارجو است:

می‌خواهم بگویم که ضدادیپ (امیدوارم نویسندگانش مرا ببخشایند) یک کتاب اخلاق است، اولین کتاب اخلاقی که پس از زمانی طولانی در فرانسه نوشته شده است (شاید به‌همین دلیل است که موفقیت آن به «خواننده»ای خاص محدود نشده است: ضدادیپی بودن اکنون به شکلی از زندگی بدل شده است، به شیوه‌ای از اندیشیدن و زیستن). چطور فرد می‌تواند از فاشیست بودن دوری کند، حتی (به‌ویژه) کسی که باور دارد یک پیکارجوی انقلابی است؟^{۵۸}

اما برخلاف کمت و کلو، ویژگی سرشت‌نمای این نقد عملی پیکارجویی اجتناب از گروه به‌طور کل نیست. این نقد در ابتدا شکل تحلیل گروه‌ها را به خود می‌گیرد و همچنین نوعی تصدیق «گروه سوژه» به‌مثابه شیوه‌ای از ترکیب سیاسی است که به بیان و ترکیب جمعی مبتکرانه متمایل و نسبت به خارج و امکان فروپاشی خود گشوده است، و در مقابلش «گروه منقاد» را قرار می‌دهد که از جهان بریده و بر حفاظت از خود متمرکز شده است.^{۵۹} این فرمول‌بندی، اگرچه در تحلیل پویایی‌شناسی گروه مفید است، چه‌بسا هنوز بیش از حد سر در کار الگوهای اکتیویستی جمع‌بودن و اراده‌گرایی دارد. همچنان که پروژه دلوز و گواتاری پیش می‌رود، متعاقب این انگاره‌شان که «ما همه ریزگروه‌ایم»، از اهمیت الگوی گروه سوژه، به‌نفع توسعه برداشتی از چندگانگی گروه‌ها و درگیری انتقادی با آن، کاسته می‌شود. اینجا تمام وضعیت‌ها محصول این چندگانگی گروه‌ها – یا سرهم‌بندی یا آرایش با تعابیر دلوز و گواتاری – دانسته می‌شوند. بر همین اساس است که گواتاری در مصاحبه‌ای در ۱۹۸۰ می‌گوید:

زمانی من به ایده «گروه-سوژه» رسیدم. من برای تعریف حالت‌های مداخله‌ای که خرد-سیاسی می‌دانستم به ایجاد تمایز بین این گروه‌ها با «گروه‌های منقاد» پرداختم. اکنون نظرم تغییر کرده است: گروه-سوژه‌ها وجود ندارند بلکه آرایش‌های بیان و سوژه‌سازی وجود دارند، آرایش‌هایی عملگرایانه که با گروه‌های محدودشده یکسان نیستند. این آرایش‌ها می‌توانند شامل افراد باشند

^{۵۸} In Gilles Deleuze and Félix Guattari, *Anti-Oedipus: Capitalism and Schizophrenia Volume 1*, R. Hurley, M. Seem and H. R. Lane (trans.), London, Athlone, 1983, pxii.

^{۵۹} Gilles Deleuze, 'Three Group-Related Problems', in *Desert Islands and Other Texts 1953-1974*, D. Lapoujade (ed.), M. Taormina (trans.), New York, Semiotext(e), 2004, pp193-203.

و نیز شامل شیوه‌های نگریستن به جهان، نظام‌های هیجانی، ماشین‌های مفهومی، حافظه‌های دیجیتال، اجزای اقتصادی، اجتماعی، و عناصری از هر نوع.^{۶۰}

در این برداشت، مشی سیاسی از ساختن سوژگی جمعی منسجم به‌روشنی مفصل‌گشایی می‌شود و شاهد نقدی سخت بر گروه‌ها هستیم، اما نقدی که گرایشش به‌سوی آرایش‌های ناپیوسته و چندلایه‌ای است که زیست اجتماعی - یا به‌واقع، حیات در کره زمین - را درمی‌نوردند و می‌سازند. نکته مهم اینکه مفصل‌بندی‌های سیاسی مرتبط - «نقشه‌نگاری‌ها» یا «بوم‌شناسی‌ها» در کارهای متأخر گواتاری - سرشتی ماشینی دارند. آنها شامل ابژه‌های مادی و غیرمادی هستند، و شاید توسط این ابژه‌ها برانگیخته شده باشند - سازوبرگ‌های فن‌آوران، رسانه‌ها، محیط‌های شهری، تصاویر، ابزارهای اقتصادی، میدان‌های صوتی، مناظر، دست‌ساخته‌های هنری - و همچنین بدن‌های انسان‌ها، وضعیت‌های سوژه‌ای و پرهیزهای شناختی و احساسی. به این معنا، آنها نسبت به تحلیل سیاسی، مداخله و مدوله‌کردن از طریق خزانه‌های تاکتیکی، حسّانی، زبانی، تکنیکی، سازمانی، معمارانه و مفهومی گشوده‌اند. قطعاً اشتباه خواهد بود اگر که این گرایش بوم‌شناختی را عقب‌نشینی از مشی هیجانی تلقی کنیم - اگر آنتی/دیپ اخلاقی ضدفاشیستی را پیش می‌نهد، دغدغه هزار فلات دقیقاً کشف حالات و تکنیک‌های ترکیب هیجانی است، آن هم در تجربی‌ترین و آستانه‌ای‌ترین نوعش. البته این هیجانی نیست که برخاسته از شیدایی‌ای سوژکتیو باشد که از بیرونش بریده است، بلکه برخاسته از مسئله‌مندی‌های موقعیت‌مندی است که ویژگی سرشت‌نمایشان به‌تعویق‌اندازی درونیّت سوژکتیو و نوعی گشودگی و اگرچه به چندگانگی اجتماعی و پتانسیل مجازی آن است. از این طریق است که می‌توان، نزد دلوز و گواتاری، تصدیق «درک‌ناپذیرشدن» را به‌عنوان یک فیگور سیاسی فهمید - تصدیق ابتدای جهان بر خود و خود بر جهان؛ درک‌ناپذیرشدن یک نقطه پایانی و والا از بی‌عملی روحانی نیست، بلکه هسته درون‌ماندگار ترکیب سیاسی به‌صورت نا-پیکارجو است.^{۶۱}

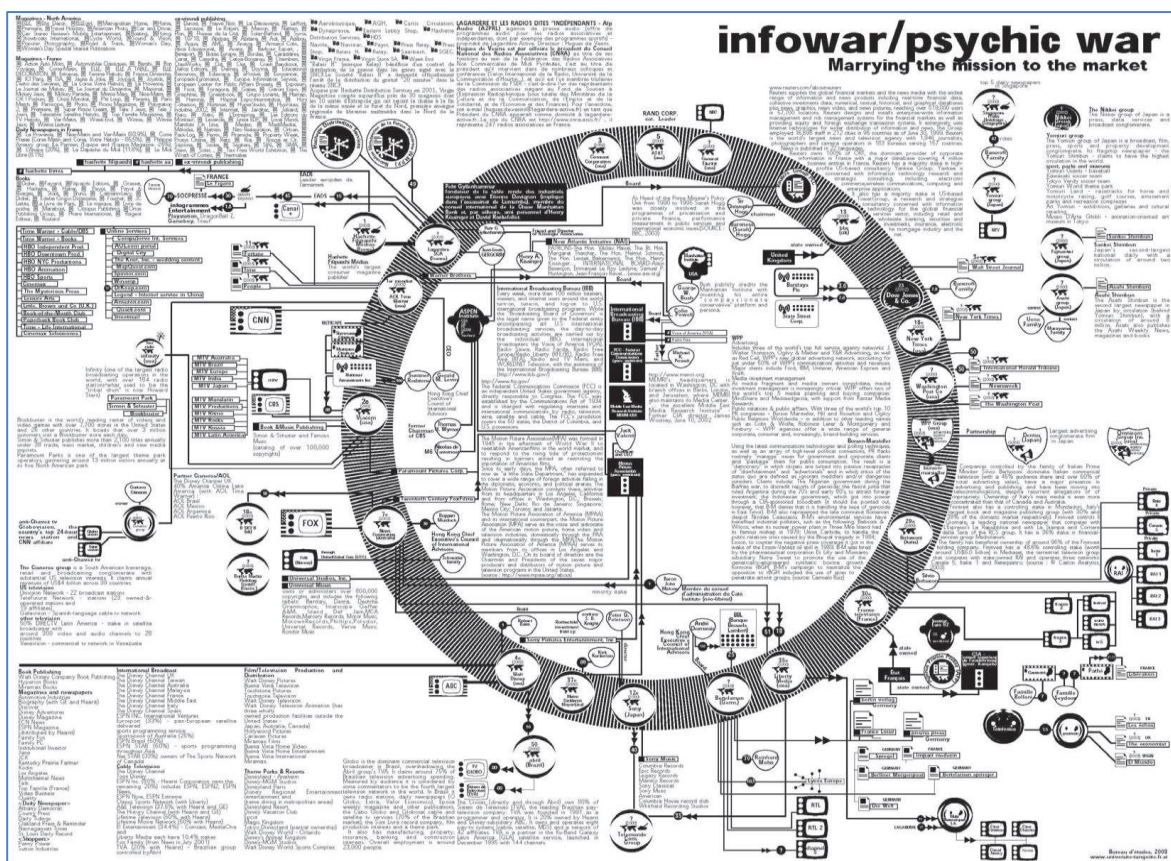
با توجه به ارجی که تصویرهای قهرمانان پیکارجو در فرهنگ سیاسی سده بیستم داشت، اشاره به این نکته مهم است که جنبه‌هایی از این رویکرد بوم‌شناسانه و نقشه‌نگارانه را در بیان‌های هنری بدن‌های

⁶⁰ Félix Guattari, *Soft Subversions*, S. Lotringer (ed.), D. L. Sweet and C. Wiener (trans.), New York, semiotext(e), 1996, pp227-8.

⁶¹ من در آثار زیر به برخی از بسیاری پرسش‌های متعاقب درباره سرشت این‌چنین ترکیب‌ها - نه فقط در ارتباط با جایگاه سرمایه - از طریق فیگور «سیاست اقلیت» پرداخته‌ام:

Nicholas Thoburn, op. cit., 2003, and 'the Hobo Anomalous: class, Minorities and Political Invention in the Industrial Workers of the World', *Social Movement Studies* 2, 1 (2003), 61-84.

سیاسی می‌توان مشاهده کرد - از این حکایت که گرایش‌های کارگرگرایی ایتالیایی چنان بود که نقشه‌های نموداری کارخانه میرافیوری فیات روی دیوار اتاق‌خواب اکتیویست‌ها جای شمایل مائو و چه‌گوآرا را گرفت، تا Bureau d'Études {یا دایره طراحی} که با آگاهی به خطر نشانه‌های مرسوم تجمعات پیکارجویانه نظیر پرچم و مشت برافراشته، و در قرینه‌شان، تصویرهای حاکمیت ملی چنان که آنها می‌توانستند باشند، بوم‌شناسی‌ای سیاسی و آموزشی پدید آورده که از مسیر ابژه زیباشناسانه و شناختی نقشه به حرکت درمی‌آید (تصویر ۵).^{۶۲}

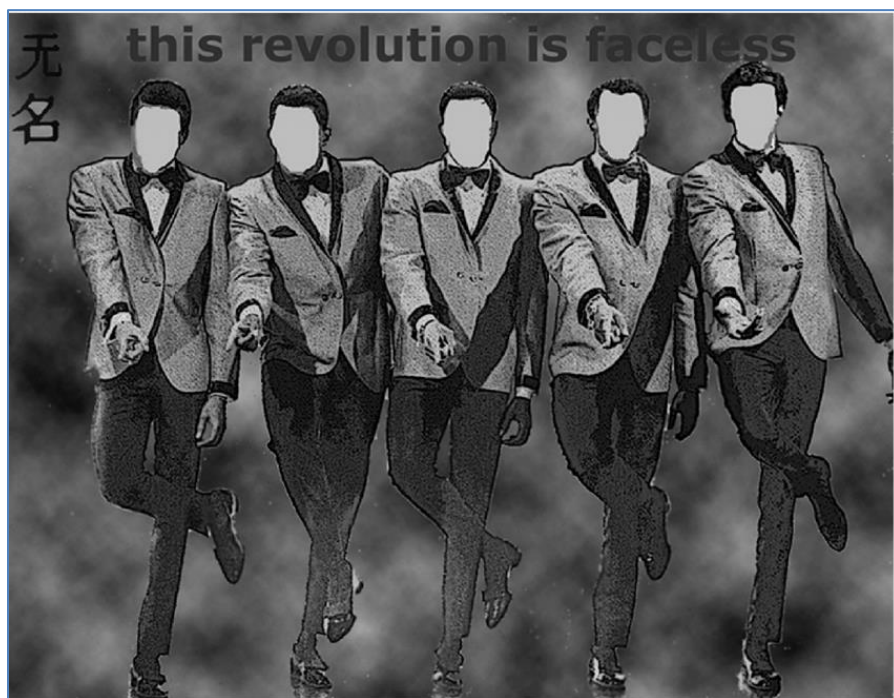


تصویر ۴. Bureau d'Études، «جنگ اطلاعاتی/جنگ روانی»، utangente.free.fr

اکتشاف برخی از این مضامین همچنین در مسئله‌مهندسازی معاصر مشی اکتیویستی آشکار است. یک نمونه حیرت‌آورش دسته آرژانتینی Colectivo Situaciones است که فیگور «پژوهش پیکارجو»ی آن

^{۶۲} Yann Moulier, 'Introduction', P. Hurd (trans.), in Antoinio Negri, *The Politics of Subversion: A Manifesto for the Twenty-First Century*, Cambridge, Polity Press, 1989; bureau d'Études, 'Resymbolising Machines: Art after Oyvind Fahlström', B. Holmes (trans.), *Third Text* 18, 6 (2004), pp 609-16.

قسمی دانش-عمل را فرامی‌خواند که بدون سوژه و ابژه و از طریق قدرشناختن درونماندگار مواجهه‌ها، مسائل و موقعیت‌ها کار می‌کند، به‌نحوی که مشخصاً نسبت به خطرهای الگوهای متعالی ارتباطات و سوژگی سیاسی هشیار است.^{۶۳} مسئلهٔ مشی سیاسی واگرا همچنین در پروژه‌های لوتر بلیست و وو مینگ^{۳۳} مطرح شده است، چنان‌که این تجربه‌ها در «نامی چندگانه» همراه شده است با مفصل‌گشایی جذابیت، سبک و افسانه‌سرایی از مؤلف-کارکرد و رژیم‌های مالکیت و اقتدار همسو با آن، چیزی چونان پاک‌کردن کمونیستی-چپگرایانهٔ چهره‌مندی پیکارجو. (تصویر ۶). اما این صورت‌بندی‌ها به پرسش‌هایی در باب ترکیب می‌انجامند که به‌بهترین نحو از طریق قدرشناخت خصوصیت آنها می‌توان به آنها پرداخت و این کار فراتر از نقطهٔ تمرکز این مقاله یعنی نقد پیکارجویی است.



تصویر ۵. «پرترهٔ رسمی» وو مینگ ۲۰۰۱-۲۰۰۸، Creative Commons License.

en.wikipedia.org/wiki/Wu_Ming

جمع‌بندی

می‌توان دریافت که مسئلهٔ سوژگی پیکارجو در آثار دلوز و گواتاری شناسایی و پاسخ‌دهی شده است. در این پاسخ، قسمی قلمروزدایی از خود مقرر می‌شود که نه از تمرکز بر هیجان پیکارجو حاصل می‌شود

⁶³ Colectivo Situaciones, 'Something More on Research Militancy', S. Touza and N. Holdren (trans.), *Ephemera: Theory and Politics in Organization* 5, 4 (2005), pp602-14.

(مثل چیزی که در ودرمن می‌بینیم) نه از تسلیم به بی‌عملی انقلابی (خطری که نقد کمت به سازمان را تهدید می‌کند)، بلکه از وضعیت کش‌آمدن در کل امر اجتماعی، در قسمی نشت و انتشار، و مشارکتی انتقادی در نسبت‌های تکنیکی، زیبایی‌شناسانه، نشانه‌شناسانه، اقتصادی، و احساسی جهان برمی‌آید. این پاسخ در هم‌طنینی با فهم مارکس از حزب، به‌جای قسمی وفاق خاموش، پیشنهاددهنده یک سطح ترکیب پیچیده، اشتدادی و گشوده است. حزب در اینجا یک میدان مداخله در نسبت‌های اجتماعی است که هویت را خنثی می‌کند، نه اینکه هویتی باشد که علیه نسبت‌های اجتماعی تراشیده شده باشد.

این البته سیاست یا برنامه‌ای بالفعل شده نیست؛ بلکه بهتر است آن را اصل اول یک نمودار کمونیستی نا-پیکارجو بدانیم. مداخلات، تجمع‌ها، کارکردها و بیان‌هایی که به این نمودار غنا و جان می‌بخشند، شاید به‌خوبی محیط‌هایی را پیکربندی کنند که سرشتی مستقیماً شورشی دارند، اما آنها این کار را به‌مثابه نوعی مسئله‌مندسازی چندگانه رویدادها و نسبت‌های اجتماعی انجام خواهند داد، و نه به‌مثابه ابداع سازمان‌های پیکارجویی که همچون «کیمیگران انقلاب» کار می‌کنند.^{۶۴} زیرا دگرگونی سیاسی در خطوط گریز و آرایش‌های اجتماعی منتشر و چندگانه ظهور می‌کند، و صورت‌بندی‌ها و شکل‌گیری‌های سیاسی - با «انعطاف‌پذیری واگرا»یشان - چنانچه قرار باشد در اتکاء به نفس متحجر سوژکتیویته پیکارجو نیفتند، باید نسبتی نزدیک و ظریف را با این خطوط و آرایش‌ها حفظ کنند. هشدار دلوز درباره خطر حاشیه‌ای بودن هم اینجا شایان ذکر است:

حاشیه‌ها نیستند که خطوط را می‌آفرینند؛ آنها خود را روی این خطوط می‌نشانند و آنها را دارایی خود می‌کنند، و این وضع وقتی که آنها فروتنی غریب مردان خط را دارند خوب است، وقتی که احتیاط آزمون‌گرها را دارند، اما فاجعه آنجا است که آنها به سیاه‌چاله‌ای سر می‌خورند که دیگر هیچ صدایی از آنها در نمی‌آید، مگر سخنان میکرو-فاشیستی وابستگی و سرگیجه‌شان: «ما آوانگار داریم»، «ما حاشیه‌ای هستیم».^{۶۵}

تورن، نیکلاس. «حزب، نمودار پیکارجو و مسئله هیجان سیاسی»، ترجمه فرشید مقدم سلیمی، *دموکراسی رادیکال*، ۱۴۰۱/۰۹/۲۶، دریافت از: <https://radicald.net/vgcr>

⁶⁴ Karl marx and Friedrich Engels, *Collected Works Volume 10: 1849-1951*, London, Lawrence and Wishart, 1978, p318

⁶⁵ in Gilles Deleuze and Claire Parnet, *Dialogues*, H. Tomlinson and B. Habberjam (trans.), London, Athlone, 1987, p139.

یادداشت‌های ترجمه:

^a Thoburn, Nicholas. 2010. “Weatherman, the Militant Diagram, and the Problem of Political Passion.” *New Formations* 68 (1): 125–42.

^b affective

^c practice

^d unworking

^e ideal type

^f non-unifying

^g statements

^h substance

ⁱ groupuscule milieu

^j propaganda

^k stacking: تشویق اعضا به عضویت در احزاب یا سازمان‌های بزرگ و مهم برای اثرگذاری بر آنها یا کسب اطلاعات

مهم

^l subjectification

^m monomania

ⁿ subject of enunciation

^o subject of the statement

^p Echolalia: گفتار تقلیدی

^q agitation

^r Catechism of a Revolutionary

^s misanthropy

^t Black Panther Party

^u V for Vendetta

^v Jesse Lemisch

^w Days of Rage

^x Shin’ya Ono

^y becoming americong: امریکونگ کلمه‌ای است که با معکوس کردن Viet Cong ساخته شده. در آمریکا به جبهه

آزادی‌بخش ملی ویتنام «ویت‌کونگ» می‌گفتند.

^z Mark Rudd: از اعضای ودرمن

^{aa} Flint “War Council”

^{bb} Susan Stern: از اعضای ودرمن



orgasm و war ترکیب و wargasm^{cc}

dd gut check

ee ideational

ff Jeremy Varon

gg pig amerika: اصطلاحی که در ۱۹۶۸ ساخته شده. استفاده از نگارش آلمانی amerika در آن دوره، اشاره‌ای به

سوئیه نژادپرستانه و فاشیستی جامعه آمریکا بود.

hh to 'de-realize'

ii axiomatics

jj phonological

kk Bernardine Dohrn: از رهبران و درمن

ll Tate-Labianca Murders: مجموعه‌ای از قتل‌ها در ۱۹۶۹ در لس‌آنجلس کالیفرنیا بود که به‌دست اعضای خانواده

منسون صورت گرفت. آنها در یک شب پنج نفر را از جمله شارون تیت، بازیگر سینما و همسر رومن پولانسکی

کارگردان، به قتل رساندند. تیت هشت‌ماهه باردار بود و کودکش هم مرد. روز بعد قاتل‌ها لثو لابیانکا را که مدیر یک

فروشگاه بود به‌همراه همسرش در خانه‌شان کشتند. (ویکی‌پدیا)

mm the Manson gang

nn Prada-Meinhof

oo Bruce LaBruce

pp The Raspberry Reich

qq automaton

rr Communist League

ss Jacques Camatte and Gianni Collu

tt Amadeo Bordiga: (۱۸۸۹-۱۹۷۰)، نظریه‌پرداز مارکسیست ایتالیایی، سوسیالیست انقلابی، بنیان‌گذار حزب

کمونیزم ایتالیا.

uu Luther blissett and Wu ming: لوتر بلیست نام مستعاری بود که گروهی از فعالان شهر بولونیای ایتالیا، عمدتاً

نویسنده، بین سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۹ ذیل آن فعالیت می‌کردند. در سال ۲۰۰۰ جمعی پنج نفره، که قبلاً در اجتماع لوتر

بلیست فعال بودند، گروه جدیدی با نام وو مینگ را به‌راه انداختند. وو مینگ عبارتی چینی به‌معنی ناشناس است که با

لحنی متفاوت معنی «پنج نفر» می‌دهد. (ویکی‌پدیا)

